

جدال با مُدّعی

مجموعه فلسفه اسلامی | ۱۵۰ |





مجلس شورای اسلامی ایران

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

غفاری، حسین، ۱۳۳۴ - ، مصاحبه‌شونده
سمات (مجله)

جدال با مدعی / نویسنده: حسین غفاری
۳۷۸ص، تهران: حکمت، ۱۳۹۲

جدال با مدعی: مباحثاتی پیرامون عقلانیت و فلسفه و عرفان و رابطه آنها با قرآن کریم
شابک: 978-964-244-079-5

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا
غفاری، حسین، ۱۳۳۴ - ، مصاحبه‌ها

فلسفه اسلامی، فلسفه و اسلام
فیلسوفان اسلامی، فلسفه

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۲ ج ۷ غ/۱۴/BBR

رده‌بندی دیویی: ۱۸۹/۱

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۲۷۲۳۱۶۰



انتشارات حکمت

تهران، خیابان انقلاب، ابتدای خیابان زریں، شماره ۹۴، کدپستی ۱۳۱۵۶۹۴۱۶۴

تلفن: ۰۲۱۶۶۱۲۹۲/۹/۶۶۴۱۵۰۵۵ شماره: ۶۶۴۰۶۵۰۵

سامانه پیام کوتاه: ۰۲۱۶۶۱۵۰۹۸۷

www.hekmat-ins.com

info@hekmat-ins.com

جدال با مدعی

حسین غفاری

[hghafari@ut.ac.ir]

چاپ چهارم: ۱۳۹۵/ش ۴۳۸/ق

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۴۴-۰۷۹-۵

حروفچینی و صفحه‌آرایی: مؤسسه فرهنگی هنری حکمت

چاپ و صحافی: شرکت چاپ و نشرکیمیای حضور

(کلیه حقوق محفوظ و مخصوص ناشر است)

تکثیر، انتشار و بازنویسی این اثر یا قسمتی از آن به هر شیوه (از قبیل چاپ، فتوکپی، الکترونیکی، صوت و تصویر) بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع است و پیگرد قانونی دارد.

قیمت: ۲۹۰۰۰ تومان

فهرست

۱۱	پیش‌گفتار
۱۵	مقدمه
۶۳	۱. خاستگاه فلسفه اسلامی
۶۴	خاستگاه بیرونی فلسفه اسلامی
۶۶	خاستگاه درونی فلسفه اسلامی
۷۱	علت توجه بنی‌عباس به فلسفه یونان
۷۳	نقش بالایشی فرهنگ اسلامی در نهضت ترجمه
۷۵	موضع اسلام نسبت به علوم دیگران
۷۸	معنای صحیح نزد معصومین بودن علم و معرفت
۸۵	الهی بودن فلسفه افلاطون و ارسطو
۸۷	سه رویکرد در تفسیر افلاطون و ارسطو
۹۴	اثبات خدای واحد توسط افلاطون
۹۸	جایگاه خدایان نزد افلاطون
۱۰۱	جایگاه معاد در فلسفه افلاطون
۱۰۵	انسان‌شناسی الهی افلاطون
۱۰۷	فلسفه سیاسی افلاطون
۱۱۵	۲. نیاز به عقلانیت و فلسفه
۱۱۷	جایگاه عقل در شناخت جهان
۱۲۰	عقل، ابزار درک وجه معقول جهان

- ۱۲۹ فلسفه یعنی توانایی استقلالی عقل در شناخت نظام معقول جهان
 ۱۳۱ عدم تأثیر اختلاف فلاسفه در حقایق اصل فلسفه و عقل
 ۱۳۳ رابطه پلورالیسم معرفتی و دینی با اختلاف نظر علمی
 ۱۳۶ عدم امکان رفع اختلاف با مراجعه به انبیاء
 ۱۳۹ عقل، معیار اولی و مبنایی رفع اختلاف
 ۱۵۶ حریت عقلانی فلاسفه بزرگ در موقع بروز اختلاف
 ۱۶۵ عقل، ابزار تبیین و فهم گزاره‌های نظری دین
 ۱۶۹ نمونه‌هایی از گزاره‌های قرآنی و روایی نیازمند به تبیین فلسفی
 ۱۷۳ رجوع به عقل یا مراجعه به فلسفه افلاطون و ارسطو؟
 ۱۷۶ نحوه صحیح رجوع به فلسفه برای فهم متون دینی
 ۱۷۷ رابطه استواردی عقل با تعالیم وحی
 ۱۸۰ فیلسوفان باوفا
 ۱۹۰ تحریف دیدگاه ایزدالله العظمی خمینی درباره تجرد فرشتگان

- ۱۹۵ ۳. عرفان، فلسفه و سالفار
 ۱۹۵ جایگاه امام در تقرب انسانها به خدا
 ۱۹۸ ولایت باطنی منشأ ولایت ظاهری
 ۲۰۴ امام، صراط مستقیم وصول به حق
 ۲۰۵ ابن عربی و مبانی تشیع
 ۲۰۹ مقصود ابن عربی از خاتم ولایت محمدیه
 ۲۱۴ علت وجود نظرات کلامی و فقهی مناسب اهل بیت بر ابن عربی
 ۲۱۶ نظر بزرگان درباره ابن عربی
 ۲۲۱ ابن عربی و ختیز دیدن روافض
 ۲۲۴ تشیع ابن عربی
 ۲۲۵ مقامات امیرالمؤمنین در اندیشه ابن عربی
 ۲۲۷ امیرالمؤمنین روح کلیه عوالم وجود
 ۲۲۸ امیرالمؤمنین جامع علوم الهی
 ۲۲۹ داده شدن فهم قرآن به امیرالمؤمنین
 ۲۳۰ منزلت اهل بیت عصمت در اندیشه ابن عربی
 ۲۳۳ دوستی و مودت خمسة طیه
 ۲۳۶ برتری امام حسن و امام حسین علیهما السلام بر سایر امت نزد ابن عربی
 ۲۳۷ منزلت امام زمان علیه السلام در اندیشه ابن عربی

۲۴۱	اقطاب دوازده گانه عالم وجود از نظر ابن عربی
۲۴۸	مواضع انتقادی ابن عربی نسبت به بعضی عقاید مشهوره اهل سنت
۲۵۲	ابن عربی و مسئله تبری
۲۵۵	داوری درباره تشیع ابن عربی
۲۵۸	داستان روافض
۲۶۱	تشیع فرهنگی
۲۶۴	بررسی ادعای پلورالیسم و نسبیّت گرایی در ابن عربی و عرفان
۲۶۶	مسئله ابن فرعون
۲۶۹	ابن عربی و نفی پلورالیسم معرفتی
۲۷۲	معنای نسبت انسان به خدا در حادثه کربلا
۲۷۹	نسبت جبر، فلاسفه و عرفا
۲۸۴	تفاوت پلورالیسم معرفتی و پلورالیسم وجودی
۲۹۲	قاعده الشیء مالم یجب و اختیار
۲۹۷	آشتی عرفان و فلسفه صدرایه
۳۰۰	وحدت وجود، ظهور و صدور در افکار و فلسفه
۳۰۵	عدم یگانگی ذات خدا و مخلوق نزد ابن عربی
۳۰۷	رابطه طولی خدا با مخلوقات
۳۱۵	معنای عینیت خدا با مخلوق در کلمات ابن عربی
۳۱۶	تقدّم و جدایی حق از خلق به جمیع وجوه
۳۱۸	خلق از عدم
۳۱۸	تهمت حلول و اتحاد به فلاسفه و عرفا
۳۲۰	معانی صحیح نامتناهی بودن خداوند
۳۲۵	عوامل مخالفت برخی فقها و متکلمان با فلاسفه و عرفا
۳۳۶	شیخ بهایی و فلسفه و عرفان
۳۳۷	خواجه نصیر و فلسفه
۳۳۸	مرحوم فیض و فلسفه و عرفان
۳۵۸	عواقب منزوی کردن تفکر فلسفی و عرفانی
۳۶۷	کتاب نامه
۳۶۹	نماینه

پیش‌گفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

کتابی که پیش رو، ارباب مجامع مباحثی است که به صورت چندین جلسه گفت‌وگوی مصاحبه‌گرانه و نیز نگارش و تلفیق بعضی مباحث در ضمن ویرایش متن مصاحبه (پان پنجاه و سردبیر نشریه تازه منتشره سمات انجام شده است. نشریه ربور که با هویت و هدف وجودی مبارزه با فلسفه و عرفان اسلام متولد شده است علی‌رغم اهداف تبلیغاتی آشکار خود، برای نشان دادن جهت آ‌ذاندیشی، بنا بر درج یک مقاله یا مصاحبه از طرفداران فلسفه نیز دارد. بر همین اساس پس از انتشار اولین شماره خود، توسط یکی از رشتان از اینجانب درخواست پاسخگویی به یک سلسله سؤالات به صورت مصاحبه به عمل آمد. اینجانب نیز با دو شرط این خواسته را محبت نمودم، اول چاپ بی‌کم‌وکاست مطالب (که توسط طرفین ضبط می‌شد) و دیگر عدم محدودیت وقت در پاسخگویی به مباحث، که هر دو شرط پذیرفته شد و قرار شد پس از پیاده شدن مباحث هر جلسه و ارسال آن برای اینجانب و انجام اصلاحات، چه به صورت افزایش یا کاهش، متن نهایی در نشریه به چاپ رسد. این مصاحبات

در سه جلسه طولانی (هر جلسه نزدیک سه ساعت و بیشتر) انجام شد و البته آنچه جای گلایه داشت اینکه در هنگام چاپ، تیرهای درشت و برجسته مصاحبه که علی القاعده باید از مطالب اینجانب انتخاب شود تقریباً همگی از متن سؤالات مصاحبه‌گر انتخاب شده بود به طوری که در نگاه اجمالی به مقاله، عکس مطالب اینجانب به ذهن خواننده القاء می‌شد، که تذکر داده شد و در شماره بعد، اندکی اصلاح شد. اما در جلسه سوم که مباحث بسیار مهم و اساسی بود و متن مصاحبه به طولای تر و اضافات اینجانب به دلیل لزوم نقل قول‌های مستقیم از متن عربی بسیار طولانی‌تر شد، پس از یک وقفه طولانی، نه تنها به شش شماره معادل مباحث شماره‌های پیشین (تقریباً ۳۰ صفحه) نبود بلکه کنونی عمل شد که عملاً مقصود بحث القاء نمی‌شد. زیرا چاپ کتاب از ۱۶ صفحه از یک مقاله حداقل ۶۰ صفحه‌ای یعنی خواندن مطالب در طی چند سال آینده!! و دیگر چه کسی از چنین مباحثی سردر خواهد آورد! البته ترجیه نشریه سمات که به صورت یک توضیح کوتاه قبل از شروع مصاحبه آمده است، علت عدم انتشار کامل (و یا حداقل ۵۰ درصدی) مصاحبه را غیرمتعارف بودن حجم این مقاله قلمداد کرده است که البته با توجه به ۱. قول و قرار ابتدای کار و ۲. حجم تقریباً ۳۰ صفحه‌ای قسمت‌های اول و دوم مصاحبه و ۳. اینکه در همین شماره مورد بحث، اولین مقاله نشریه که نویسنده آن هم معلوم نیست ۴۲ صفحه از حجم نشریه را به خود اختصاص داده است، ترجیه وجیهی به نظر نمی‌رسید.

به هر حال، کتاب کنونی متن کامل این مصاحبات سه گانه را دربر دارد که بدون هیچ گونه تغییر در مطالب (مگر تغییرات بسیار جزئی که

مجموعاً شاید بیش از دو سه صفحه از کل کتاب را شامل نمی‌شود و نیز حذف برخی اسامی خاص و نیز با افزودن یک مقدمه نسبتاً مبسوط) ارائه می‌شود.

کتاب حاضر را می‌توان سومین اثر از یک مجموعه سه‌گانه (تریلوژی) دانست به این شرح: الف. جزء نخست به تبیین ماهیت الهی و نویدی فلسفه یونان اختصاص دارد. بخشی از این جزء طی سه مقاله تحت همین عنوان در مجله فلسفه، نشریه گروه فلسفه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، منتشر شده است و با تکمیل آن با دو مقاله دیگر، این جزء ختم خواهد شد. ب. جزء دوم، کتابی است در دست انتشار با عنوان «فلسفه اسلامی یا فلسفه مسلمانان» که بحثی است تفصیلی در امکان و ماهیت و معنای فلسفه اسلامی و نیز استقلال و پویایی، و گستره و محدودیت‌های رسالت و نقش آن در گفتمان جهانی فلسفی در عصر حاضر، مباحث این مجموعه با محوریت مباحث نسبتاً مفصل اینجانب در یک مقاله بلند در مجموعه گفت‌وگوهای راجع به فلسفه اسلامی در یکی از پژوهش‌های قم تدوین شده است که با تشکیل جلسات نقد و بررسی توسط حلقه‌ای از دوستان اهل نظر، به تمامیت و پختگی رسیده و به خواست خدا و به زودی منتشر خواهد شد. ج. و سومین جزء همین اثر فعلی است که تقدیم خوانندگان فرهیخته می‌شود.

در پایان از همه دوستان گرامی که در تنظیم و انتشار این اثر اینجانب را یاری دادند صمیمانه تشکر کنم، بالاخص از جناب آقای دکتر مهدی اعتصامی که در همه مراحل ویرایش و تدوین اولیه و نهایی آن مجدانه کوشیدند؛ همچنین آقایان دکتر مازیار و حمیدزاده که نقش به‌سزایی در هرچه نیکوتر شدن آن به عهده داشتند.

سرانجام از آنجا که انتشار این کتاب مصادف گشت با ایام شهادت فیلسوف، فقیه و متفکر شهید آیت الله مرتضی مطهری (قدس سره الشریف) با تقدیم آن به پیشگاه ایشان همچون همیشه ادای دین و احترام به ساحت آن استاد معظم می‌نمایم.

حسین غفاری

www.ketab.ir

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين - صلى الله على محمد وآله الطيبين

أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالنَّعْزَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ

فلسفه، به عنوان یک نظام معرفتی تعالی و غرض که به تحقیق در اطراف پرسش‌های کلی بشر درباره مبدأ و معاد عالم و آدم و کیفیت نسبت آنها با یکدیگر و به تعبیری مطلق و مجرد و احوالات آن می‌پردازد در طول تاریخ همواره مخالفانی داشته است.

۱. این مخالفت‌ها گاه نسبت به اصل امکان چنین تحقیق، برای آدمی معطوف بوده است و مخالفان امکان دستیابی به هرگونه دانش قطعی درباره اشیاء و حقایق امور عالم را برای بشر منتفی دانسته و در تأیید نظر خود انواع دلائل نقضی و ایجابی را به کار می‌گرفتند و در نهایت، شکاکیت را شعار خود قرار داده و از ابراز هرگونه حکم جزمی درباره امور عالم خودداری می‌کردند. این افراد در تاریخ فلسفه

قدیم به عنوان سوفسطایی معرفی شده‌اند اگرچه در دوران جدید و معاصر جلوه‌های دیگری از این موضع به ظهور رسیده است.

۲. گروه دیگری از مخالفان فلسفه، در واقع خود از جنس فیلسوفان شمرده می‌شدند با این تفاوت که آنها تنها معرفت‌هایی را معتبر می‌شمردند که دربارهٔ محسوسات و از طریق شواهد حسی تأیید شده باشند. از نظر این گروه تعقل و عقلانیت در حد تجزیه و تحلیل حومات حسی و سپس تعمیم و نتیجه‌گیری کلی از آنها قابل قبول است و صواب و بر آن شأنی برای عقلانیت قائل نبوده‌اند، اینان اصحاب اصالت تجربه و یا فیلسوفان آمپریست نامیده شده‌اند. این گروه از فیلسوفان را با مخالفان مادی یا سلیر امور ماوراء طبیعی نبوده‌اند ولی، راه عقلانی برای اثبات این امور قائل نبوده و به دلایل شخصی ایمانی یا اخلاقی اعتقادات خود را ترجیح کرده‌اند.

۳. دسته دیگر از مخالفان فلسفه، اصحاب کشف و شهود و به اصطلاح عرفا بوده‌اند که آنها نیز راه عقل را برای دستیابی به حقایق متعالی وجود ناکافی دانسته و رسیدن به حقیقت امور هستی را نه از راه ادراکات مفهومی، بلکه از طریق مشاهده و حضوری این حقایق ممکن می‌دانستند و البته روش آن را نیز طبعاً نه استدلال منطقی بلکه پالایش نفس از آلودگی‌های مادی و سپس ظهور اشراقات الهی در صحیفه وجودی انسان می‌دانستند.

۴. گروه دیگری از مخالفان فلسفه را برخی اصحاب ادیان تشکیل می‌داده‌اند. این گروه که طیفی از پیروان مذاهب مختلف و حیانی مانند یهودیت و مسیحیت و اسلام را شامل می‌شده‌اند نظر به اینکه پاسخ قطعی و نهایی به پرسش‌های کلی بشر دربارهٔ مبدأ هستی، پیدایش جهان، حقیقت انسان، اراده و تکلیف او و نسبت عالم با ذات یگانه

الهی را فقط از طریق بیانات وحیانی و در کلمات پیامبران الهی و یا اولیاء برگزیده دینی ممکن می‌دانستند لذا بحث عقلی درباره این مطالب را نوعی معارضه با نظام وحیانی تلقی کرده و مرتکبان این گونه مباحث را با دنده تردید و بدبینی نگریسته و حتی آنها را احياناً مشرک و کافر تلقی و رفری نموده‌اند. البته جناح معتدل‌تری از این طیف، ضمن استفاده از بحث عقلی، آن را در چهارچوب کلی و مرجعیت نهایی عقاید دینی و برای تثبیت هر چه بیشتر مباحث دینی نزد مخالفان مورد استفاده قرار می‌دادند. به آنها متکلم یا «تئولوگ» (الهی‌دان) می‌گویند.

مخالفت با فلسفه تعالی تحت عناوین فوق و نیز با ترکیبی از برخی یا همه این جهات با یکدیگر در همه فرهنگ‌های بشری به چشم می‌خورد مضاف بر اینکه در مخالفت اصحاب ادیان، گاهی ویژگی‌های خاصی نیز خود را نمایان می‌نمایند مثلاً در مسیحیت وجود پاره‌ای آموزه‌های ضد عقلانی مانند تثلیث یا تجسد و گناه اولیه و امثال آن سبب شده است که از دیرباز جریان‌های انزاطی ضد عقلی نه تنها فلسفه و فیلسوفان را کافر و مشرک قلمداد نمایند بلکه اصولاً اجرای روش عقلی در فهم مبادی دینی را مغایر با ایمان مسیحی تلقی کنند و مانند ترتولیان از آباء نخستین کلیسا ندای «ایمان می‌آورم چون نمی‌فهمم»^۱ سرمی‌دهند و یا با لحن پیامبرانه می‌گویند «آتش را با او در اورشلیم چه کار؟»، البته این داستان منحصر به قرون اولیه میلادی نیست و در دوران جدید نیز برخی نحله‌های مسیحی فلسفه اگزیستانس به تبعیت بنیانگذار خود کی‌یرکگور اساساً راه نزدیک شدن به حقایق دینی را نه از طریق عقل و منطق، که از راه ایمان و تن دادن

۱. رک. اتین ژیلسون، تاریخ فلسفه مسیحی در قرون وسطی، ترجمه رضا گندمی نصرآبادی، انتشارات سمت و دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۹۰، ص ۶۶-۶۷.

به خطر دانسته و یقین عقلی را، به فرض امکان حصول آن، خطرناک‌ترین دشمن ایمان مؤمنانه معرفی می‌کنند. این داستان امروزه نیز مورد اعتقاد گروهی از فیلسوفان دین موسوم به «ایمان‌گرایان» است و حتی در کلیسای کاتولیک نیز علی‌رغم پذیرش فلسفه عقل‌گرای تومستی، هنوز آموزه‌های اصلی و اختصاصی مسیحیت را اموری فراعقلی و از قبیل «راز و سر» تلقی می‌کنند که جز از طریق ایمان مدینه فهم آن میسر نمی‌باشد.

در جهان اسلام، جریان مخالفت با فلسفه دارای مشابهت‌هایی در نمایی دارد. جهان مسیحی است ولی با نزدیک شدن به موضوع، تفاوت‌های چشمگیری بین این دو فرهنگ به نظر می‌رسد. تفاوت عمده اولاً در این است که قرآن کریم برخلاف آموزه‌های کلیسایی، مبرای از هر نوع تدبیر مدعای است و برعکس این کتاب آسمانی در ترغیب به تعقل، فهم و تدبر در آیات آفاقی و انفسی و معانی و حقایق مطرح شده در قرآن، بیشترین تاکیدها را دارد. مضافاً بر اینکه مضامین فلسفی و عرفانی در این کتاب پس از هر متن مقدس دیگری به چشم می‌خورد؛ گرچه هیچ‌کدام از موارد فوق مانع پیدایش مخالفت گروهی از علما و اهل شریعت با فلسفه و حتی در پاره‌ای موارد با مطلق روش تعقلی در فهم آیات کتاب الهی نگاشته است. منتهی در بررسی مخالفت‌های با فلسفه و نیز عرفان در جهان اسلام، خصوصاً تشیع باید ملاحظات ذیل را مدتظر قرار داد.

۱. تشیع سرزمین حکمت و معنویت

اولاً اینکه خاستگاه اصلی این مخالفت‌ها، خصوصاً در قرون اولیه و میانی، عمدتاً در محدوده فرهنگ اهل سنت بوده است و در فرهنگ

شیعی این مسئله تقریباً برعکس است. کمترین نشانه بر این موضوع اینست که بزرگ‌ترین فیلسوفان جهان اسلام عمدتاً شیعه‌اند؛ فارابی، ابن سینا، خواجه نصیر، میرداماد، ملاصدرا، حاج ملاهادی سبزواری و علامه طباطبایی در زمان حاضر؛ و نیز عمده‌ترین مخالفان فلسفه که به پنهان‌نویسی علیه فلاسفه پرداخته‌اند یکسره سنی و اشعری مسلک‌اند؛ غزالی، فخررازی، شهرستانی و ابن تیمیة سردمداران این جریان محسوب می‌شوند. در جهان سنی با سرکوب جریان عقل‌گرایان و مرادگرایان از دوران متوکل عباسی در اواخر قرن سوم هجری آغاز شد. فضای فرهنگی برای اهل حدیث گشوده شد و در عرصه کلامی نیز تفکر اشعری، سیطره مطلق یافت. به این ترتیب فرهنگ اهل سنت بین اشعری‌گری معتدل یا ظاهرگرایی افراطی در نوسان بود و به هر حال برآید فرهنگ آن مخالفت با عقل‌گرایی مستقل فلسفی بود. در جهان تشیع به تبع وضع به گونه‌ای دیگر بود، علی‌رغم وجود جریان نص‌گرای محدثین شیعی، برخورداری از نعمت هدایت ظاهری و باطنی ائمه معصومین هدایت فضایی قوی از عقلانیت را در همه برهه‌های تاریخ تشیع به همراه داشت. ائمه شیعه و در رأس آنها امیرالمؤمنین علیهم‌السلام علاوه بر اینکه هدایت‌گر جریان سیاسی جامعه شیعی بودند، در منظر فرهنگی امکان‌آفریننده عقلانی از معارف و حیانی قرآن کریم را هرچه بیشتر فراهم می‌آوردند. اگرچه جوامع معتبر روایی شیعی مانند اصول کافی در اواخر قرن سوم هجری تدوین گردیدند ولی متون حدیثی تشکیل‌دهنده آنها از همان ابتدا در بین شیعیان موجود بود، خصوصاً نهج‌البلاغه امیرالمؤمنین دریایی ژرف از معارف حکمی و عقلی و معنوی را دربرداشت که خود به تنهایی علت بسنده‌ای برای ظهور و بروز تفکر فلسفی و

عرفانی در عالم تشیع است که در متن کتاب تحت عنوان خاستگاه درونی فلسفه اسلامی به آن پرداخته شده است.

در این مقدمه در حله مجال آن، با اشاراتی به بعضی خطب و کلمات توحیدی آن غواص اقیانوس حکمت و معنویت، امیرالمؤمنین علیه السلام، مقصود خود را ایضاً می‌نماییم. در اینجا فقط به شهادت شارح معتزلی نهج البلاغه ابن ابی الحدید که رضوان خدا بر او باد در شرح حصه ۱ (عباد الله، إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيَّ...) اشاره می‌کنیم. او پس از ذکر اینکه پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله عدالت کامل برای اعراب و یهود حاصل نشده است مگر برای امیرالمؤمنین علیه السلام، می‌نویسد: «... وَأَمَّا الْحِكْمَةُ وَالْبَحْثُ فِي الْأُمُورِ الْإِلَهِيَّةِ فَلَمْ يَكُنْ مِنْ فَنِّ أَحَدٍ مِنَ الْعَرَبِ لِأَنْقَلُ فِي جِهَادِ أَكَابِرِهِمْ وَأَصَاغِرِهِمْ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ أَصْلًا وَهَذَا فَنُّ كَانَتْ أَوَّلًا وَأَوَّلُ الْحِكْمَاءِ وَاسْطَاتِينِ الْحِكْمَةِ يَتَفَرَّدُونَ بِهِ، وَ أَوَّلُ مَنْ خَاضَ فِيهِ مِنَ الْعَرَبِ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لِهَذَا تَجَدَّدَ الْمُبَاحَثُ الدَّقِيقَةُ فِي التَّوْحِيدِ وَ الْعَدْلِ بِشَيْءٍ نَهْنَه فِي فَرْشِ كَلَامِهِ وَ خُطْبِهِ وَ لَانْتَجَدَ فِي كَلَامِ أَحَدٍ مِنَ الصَّحَابَةِ وَ التَّلَامِيذِ دَلِيلَةً وَاحِدَةً مِنْ ذَلِكَ وَ لَا يَتَصَوَّرُونَهُ وَ لَوْ فَهَمَوْهُ لَمْ يَفْهَمُوهُ وَ أَتَى لِلْعَرَبِ أَلْفُ...»^۱

ترجمه: «و اما حکمت و مباحث الهی، فن و تخصص هیچ یک از اعراب نبود و از بزرگ و کوچک عرب، کوچک‌ترین دانشمندان این زمینه هرگز به چشم نخورده است، بلکه این رشته، فن مخصوص یونانیان و حکمای پیشین و اوائل بوده است. و نخستین فردی که در عرب به عمق این مباحث وارد شد علی علیه السلام بود، و از

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ج ۶، صص ۳۷۰-۳۷۱.

همین روست که دقیق‌ترین مباحث را در توحید و عدل می‌بینی که از چشمه وجود او فوران کرده و پیکره و سطح ظاهری کلمات او را در خطب و عبارات تشکیل داده است و در کلام هیچ‌یک از صحابه و تابعین کلمه‌ای از این مباحث را نمی‌یابی و اساساً آنها نمی‌توانستند تکرار این مباحث را بکنند و اگر هم به آنها می‌گفتی، توان فهم و درک این مطالب را نداشتند، عرب کجا و این مباحث کجا؟».

آری کسی نمی‌تواند نخستین خطبه نهج البلاغه را بخواند و چنین اعتراض نکند... الذی لیس لصفته حدٌ محدودٌ و لانتٌ موجود... اولُ الدین معرفته و کمال معرفته التصدیق به و کمال التصدیق به توحیده و کمال توحیده الاخلاص له... کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه... مع کل شیءٍ لا بمقارنۀ و غیر کل شیءٍ لا بمزایلة».

و یا خطبه ۱۸۶ را که چنین آمده است: «ما وَحَدَهُ مَنْ كَيْفَهُ ولاحِقَتَهُ اَصَابَ مَنْ مَثَلُهُ، وَاِتْيَاهُ عَنْيَ مَنْ شَبَّهَ، وَاَصَدَّهُ مَنْ اِشَارَالِيهِ وَتَوَهَّمَهُ، كُلُّ مَعْرُوفٍ بِنَفْسِهِ مَصْنُوعٌ وَكُلُّ قَائِمٍ بِنَفْسِهِ مُعَارِلٌ... لَيْسَ فِي الْاَشْيَاءِ بِوَالِجٍ وَلا عَنْهَا بِخَارِجٌ...» که خطبه‌ای است طویل و مشحون از عالی‌ترین معارف توحیدی، و یا خطبه ۱۵۲ با این مطلب:

«الحمد لله الدال على وجوده بخلقه و بمحدث خلقه على ذاته... و لا تحجبهُ السواتر لِافتراقِ الصانع و المصنوع... الأُحد لا بتأويل ع... و الخالق لا بمعنى حركة و نصب...».

و یا خطبه ۹۱ معروف به خطبه اشباح که خطبه‌ای طولانی است با عالی‌ترین بیانات در توحید الهی و در پایان آن، حضرت می‌فرماید «اللهم و هذا مقامٌ مَنْ أفرَدَكَ بالتوحيد الذی هو لك و لم يَرِ مُستَحِقاً لهذه

المحامد و الممادح غیرک». یعنی بیاناتی از توحید که شایسته حضرت حق است و سزاوار دیگری نیست.

و یا در خطبه ۲۲۰ در وصف سالکان راه حق می‌فرماید: «... قد أَحْيَى عَقْلَهُ وَأَمَاتَ نَفْسَهُ حَتَّى دَقَّ جَلِيلُهُ وَلَطَّفَ غَلِيظُهُ وَبَرَّقَ لَهُ لَامَعٌ كَثِيرٌ يَبْرِقُ فَأَبَانَ لَهُ الطَّرِيقَ وَسَلَكَ بِهِ السَّبِيلَ، وَتَدَاقَعَتْهُ الْأَبْوَابُ إِلَى بَابِ السَّلَامَةِ وَدَارِ الْأَقَامَةِ...» «به درستی که سالک طریق حق، عقل خود را زنده کرد و نفس خود را می‌راند، به گونه‌ای بدن تنومند خود را لاغر و نحیف ساخت و دل را جشش را نرم و لطیف کرد تا اینکه فروغی بس درخشنده بر او درخشید و راه‌های را روشن ساخت و او را به راه حق رهنمون گشت و منزل به منزل او را به باب سلامت و مقام امن رسانید...».

ابن ابی‌الحدید در شرح این گفتار می‌گوید: «واعلم أَنَّ قَوْلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ «وَبَرَّقَ لَهُ لَامَعٌ كَثِيرٌ» هُوَ حَقِيقَةُ مَذْهَبِ الْحُكَمَاءِ وَحَقِيقَةُ قَوْلِ الصُّوفِيَةِ أَصْحَابِ الطَّرِيقَةِ الْحَقِيقَةِ، قَدْ صَرَّحَ بِهِ الرَّئِيسُ أَبُو عَلِيٍّ سِينَا فِي كِتَابِ الْإِشَارَاتِ... وَ قَالَ الْقَشِيرِيُّ فِي الرِّسَالَةِ لَمَّا ذَكَرَ الْحَالَ وَالْأُمُورَ الْوَارِدَةَ عَلَى الْعَارِفِينَ... وَ كَلَامَهُ حَالُ كَيْفِ الْفَاضِلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، لِأَنَّهُ حَكِيمُ الْحُكَمَاءِ وَ عَارِفُ الْعَارِفِينَ وَ حَقِيقُ الصُّوفِيَةِ وَ لَوْلَا أَخْلَاقُهُ وَ كَلَامُهُ وَ تَعْلِيمُهُ لِلنَّاسِ هَذَا الْفَنِّ، تَارَةً بِقَوْلِهِ رِسَالَةً بِفَعْلِهِ، لَمَّا اهْتَدَى أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الطَّائِفَةِ وَ لَا عَلِمَ كَيْفَ يُورَدُ وَلَا كَيْفَ يُعْرَفُ» «بدان که گفتار علی علیه‌السلام در این عبارت «و برای او برقی بسیار نورانی حاصل می‌شود» هم حقیقت مکتب حکماست و هم حقیقت عقاید صوفیه پیروان طریقت و حقیقت، آن‌چنان‌که شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا در اشارات بدان تصریح کرده است... و نیز قشیری در رساله خود

آنجا که به بیان احوالات وارده بر عارفین می‌پردازد ... و این دو دنباله‌روی الفاظ امیرالمؤمنین علیه‌السلام هستند، زیرا او حکیم حکیمان و عارف عارفان و معلم صوفیه است و اگر اخلاق و کلمات و تدالیم او به مردم گاه با گفتارش و گاه با افعالش نبود هیچ‌یک از این عنوان‌ها راه هدایت را نمی‌یافتند و نمی‌دانستند که چگونه وارد و خارج شوند». و اگر گفتار ابن ابی‌الحدید در هیچ‌یک از این موارد حجت نباشد، در آن‌هایی که دربارهٔ تبعیت معتزله در اصول اعتقادی از امیرالمؤمنین صلیحاً اعتراف می‌کند حجت است. وی در ذیل حکمت ۴۷۰ نهج‌البلاغه حضرت در پاسخ از توحید و عدل می‌فرماید: «التَّوْحِيدُ أَنْ لَا تُؤْهِمَهُمُ وَالْقَدَرُ أَنْ لَا تُتَّهِمَهُ» «توحید آنست که نخواهی خدای را به توهم تصورنمایی و عدل آنست که او را در هیچ امری متهم نکنی»؛ پس از شرح عبارت چنین می‌نویسد: «... و جملة الامر أن مذهب أصحابنا في العدل والتوحيد ما رذ عن أمير المؤمنين... و هذا الموضع من المواضع التي قد صرح فيها بمذهب أصحابنا بعينه و في فرش كلامه من هذا النمط ما لا يحصى»^۱.

«و خلاصه اینکه مذهب اصحاب ما (یعنی معتزله) عدل و توحید از امیرالمؤمنین علیه‌السلام گرفته شده و این سلام زبانی است که در آن به مفاد مذهب ما تصریح شده است و در ظاهر کلام حضرت از این گونه کلمات بی‌شمار است».

مقصود از این اشارات بیان این حقیقت است که شخصیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به تنهایی بیانگر سرشکوفایی حکمت و تفکر عقلانی در عالم تشیع است و همین شخصیت است که شیخ شهید، شهاب‌الدین سهروردی در سراسر آثار خود، از جمله در حکمة‌الاشراق

۱. شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۲۲۸.

همواره از ایشان به «حکیم العرب» یاد می‌کند و در مقدمه حکمة الاشراق نیز اقتباس لطیفی از کلام حضرت امیر خطاب به کمیل دارد «... اللَّهُم لا تَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لَكَ بِحُجَّةٍ، إِمَّا ظَاهِراً مَشْهُوراً أَوْ خَائِفاً مَغْمُوراً»^۱ و همین شخصیت است که شیخ الرئیس ابن سینا در رساله فارسی معراجیه خود از وی چنین یاد می‌کند که «... و برای این بود که شریف‌ترین انسان و عزیزترین انبیاء و خاتم رسل علیهم السلام - با مرکز «یر» حکمت و فلک حقیقت و خزانه عقل، امیر المؤمنین - با علی السلام - گفت که: «یا علی اذا رَأَيْتَ النَّاسَ مُقْرَبُونَ إِلَى خِلَافِهِمْ بِأَنْوَاعِ الْبُزْجِ إِلَى أَنْوَاعِ الْعَقْلِ تَسْبِقُهُمْ» و این چنین خطاب جز با چو بزرگی راست مدعی که اندر میان خلق همچنان بود که معقول اندر میان محسوس. گفت «... علی چون مردمان اندر کثرت عبادت رنج برند تو اندر ادراک ممتد از رنج بی، تا به همه سبقت گیری» لاجرم چون به دیده بصیرت عقلی مُدْرِك سر داشت همه حقایق را اندر یافت و معقول را اندر یافت و دیدنی یخی حکم ارد و برای آن بود که گفت «لَوْ كَشِفَ الْغَطَاءُ مَا أَزْدَدْتُ يَقِيناً»^۲.

اگر بر آنچه گفته شد روایات ژرف‌نگر در حقایق معارف از سایر ائمه عصمت و طهارت را نیز اضافه کنیم، عمدتاً فرسای عقلانی شیعه دوچندان می‌شود. در اینجا فقط اشاره می‌شود به آنکه کتاب نخست مهم‌ترین جامع روایی شیعه کتاب «عقل و جهل» است که در سال ۳۴ روایت در شأن عقل است که عمدتاً از امیر المؤمنین، امام باقر، امام صادق، امام کاظم و امام رضا علیهم السلام نقل گردیده است و مضامین این

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۸؛ مقایسه شود با مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۲، ص ۱۲، سطر ۶ به بعد.

۲. ابوعلی سینا، رساله معراج‌نامه به انضمام تحریر آن از شمس‌الدین ابرقوهی، تصحیح نجیب مایل هروی، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، ص ۹۴.

روایات آن چنان بلند است که برای سربلندی شیعه در مقابل بشریت در تمامی اعصار تاریخ خود کفایت می‌کند و شرح و توضیح این بیانات ڈرربار از چند جلد کتاب نیز فراتر خواهد رفت. آیا فرهنگی که پیشوایان آن، ای عقل چنین شأن و منزلتی قائل شده‌اند می‌تواند در حکمت جز این بینا، ملاحظه را نتیجه دهد و آیا باید مخالفت جمعی از علمای شیعه به علوم ظاهری را از فقه و ادب و حدیث که به سبب اقتضای مباحث مورد تخصص خود، از حیطة ظواهر همان احادیثی که خود نقل می‌کنند فراتر نمی‌روند، نشانه مخالفت این مکتب با فلسفه و حکمت و عرفان دانست؟ و اینها این دانشمندان و علمای بزرگوار مخالف، در مقام عبودیت و ... و شب خود را با ادعیه همین امامان معصومین می‌گذرانند. ادعیه‌ای که جز با مکتب حکمت و عرفان عباراتی از عبارات آنها قابل فهم و بیان نیست، مانند دعای کمیل، دعای سمات، دعای صباح، دعای حمزه ثمالی، دعای افتتاح، مناجات شعبانیه، زیارات ائمه علیهم السلام، نند زیارت امین‌الله، زیارت جامعه کبیره، ادعیه ماه‌های رجب، ره‌مان و ... و ...

۲. اخباری‌گری در شیعه

البته جریان ظاهرگرایی اختصاص به عدم ادراک عمیق و درک نداشتن و بلکه در همان مباحث فقهی و ابتلائات عملی روزمره محدود و محدود شده است و بلکه اساساً می‌توان گفت در شیعه مستند اخباری‌گری بیشتر سمت و سوی علوم فقهی و ملاکات استنباط احکام و اجتهاد شرعی را نشانه گرفته است. این جریان در اوائل قرن یازدهم و دوازدهم هجری در حوزه‌های علمیه کربلا و نجف دامن‌گیر علمای شریعت شد و توسط برخی علمای اهل حدیث تقویت شد و مخالفت عمده آنها با مجتهدان و علمای به اصطلاح «اصولی»

حوزه‌های علمیه بود و کار مخالفت آن‌چنان بالا گرفت که به عوام و عوام‌زدگی کشیده شد و می‌رفت که فتنه و آشوبی در جامعه دینی آن بلاد ایجاد کند که تا حدی هم کرد، ولی با مجاهدت‌ها و اهتمام تنی چند از عالمان مبرز حوزه‌های نجف و کربلا مانند مرحوم وحید بهبهانی و نیز شخصیت‌های بزرگی مانند شیخ اعظم مرحوم انصاری در عرصه فقه و اصول، با یک کار گسترده و نفس‌گیر فرهنگی و قریب یک قرن مبارزه فکری این جریان بحمدالله در فرهنگ شیعه رو به خاموشی نهاد. اگرچه پس از آن و هنوز هم جریان اخباری‌گری به صورت یک تمایل در برخی علمای بزرگوار مشاهده می‌شود ولی دیگر آن طول و شدت گذشته را ندارد. البته پس‌لرزه‌های این جریان به دیگر حوزه‌های معرفتی یعنی حوزه تفکر عقلانی و فلسفی و تشدید مخالفت‌های پراکنده با فلسفه و عرفان نیز کشیده شده است. همچنین نمی‌توان تأثیر و تأثر دهیدن فرهنگی موازی در جهان اسلام، یعنی دو حوزه سنی مذهب و شیعی را بر یکدیگر انکار کرد، بالاخره محصولات فرهنگی هر یک از این حوزه در دیگری بی‌تأثیر نبوده و نخواهد بود. در فرهنگ سنی همان‌طور که اشاره شد مخالفت با فلسفه و عقلانیت از قرن سوم به بعد اصولاً به حاکمان تبدیل شده، به‌خصوص که فرهنگ اهل سنت، به علت مبروریت از نعمت هدایت ائمه معصومین، دائماً تحت تأثیر نفوذ فقهی‌های شخصیت‌های متعصب و قشری‌گرا بوده‌اند که علاوه بر همه این‌ها جهل و کم‌مایگی، مزین به عنصر ضدیت با شیعه (که همواره در تقابل با نظام سلطه سیاسی و فرهنگی حاکم بر جهان اسلام، پرچمدار مبارزه عقلانیت و عدالت بود) نیز بودند و از نفوذ حکمت و عرفان به‌عنوان شاخصه‌های تفکر شیعی وحشت داشتند. عالم متحجر و متهتک ابن تیمیه در قرن هفتم و هشتم در دمشق و مصر و نیز محمدبن

عبدالوهاب در قرون اخیر در حجاز از جمله این شخصیت‌ها به‌شمار می‌آیند. مجموعه این عوامل سبب شده که روشنفکران و متفکران یکی دو قرن اخیر جهان عرب، عمدتاً دارای دو ویژگی باشند: ۱. ضعف اساسی در بینش فلسفی، خصوصاً فلسفه اسلامی ۲. گرایش شدیدی به کتاب اصالت حس و تجربه که از یک‌سو محصول و سوغای آشنایی با تمدن معاصر غربی و از سوی دیگر در پیوند نزدیک با سنت فکری اندیشه سنی طی قرون متمادی است.

در حوزة علمی معاصر، جریان حکمت و عرفان، که در دوره قاجاریه در حوزة علمیه تهران دارای نمایندگان برجسته‌ای بود، در حوزة‌های رسمی (تأله قم) نجف با حضور شخصیت‌های جامع و برجسته‌ای همچون مریم عاصمه، طاطبایی و مرحوم آیت‌الله العظمی خمینی (قدس سرهما) و نیز مرحوم آیت‌الله آقاسیدعلی قاضی قدس سره به‌طور نیمه‌رسمی و غیررسمی فعالیت می‌آورد. در جنب علمای برجسته علوم رسمی فقهی، به‌کار گسترش و تعمیق مبانی حکمت و عرفان اسلامی ادامه می‌داد.

۳. تشیع، مکتب جامع (اتحاد عقلانیت، معنویت و عدالت)

ویژگی انحصاری تشیع در میان تمام ادیان و مذاهب و نحله‌های فکری و فرهنگی جهان، ارائه تصویر جامع از حقیقت اسلام در چهار نورانی اوصیای راستین پیامبر اکرم صلوات‌الله علیه و آله می‌باشد. امامان معصوم و در رأس آنها امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه‌السلام کانون نورانی برای تالو تثلیث نورانی اسلام یعنی اتحاد «حکمت، عرفان و عدالت» می‌باشند. این حقایق سه‌گانه که گمشته‌های ازلی بشریتند هرگز در هیچ‌یک از ادوار تاریخ بشر جز در دوره نورانی رسالت محمدی تحقق نیافته است. رسول اکرم صلی‌الله

علیه و آله علاوه بر اینکه سرچشمه معنویت و عشق و عرفان بود معدن حکمت و عقلانیت و نیز پایه‌گذار حکومت فضیلت در جهان ظلمانی و وهمانی بود. این اتحاد آن‌چنان برای اذهان دور از فطرت الهی غیرقابل تصور است که تا همین امروز نیز جهان مسیحی با اتهام مبری دانستن نبوت از خشونت طعنه بر اصالت رسالت نبی مکرم اسلام می‌زنند و پس از رحلت آن سراج منیر، متأسفانه «سواد اعظم» به‌عنوان اهل سنت و جماعت از پیوستگی آن انوار قدسی در ذات نبوت اعراض کرده و جانشینی پیامبر را به امری عرفی و بشری فررکاشند؛ بی‌شبیعه با پیروی از اوصیای راستین پیامبر اکرم استمرار اتحاد فضیلت و معنویت، سیاست و عدالت و عقلانیت و حکمت در وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه‌السلام را به جهانیان اعلام کرد.

امیرالمؤمنین عالم‌الهدای که حکیمان عالم اسلام او را مقتدای خود، عارفان و صوفیه خود را مریدان و مجتهدان و فقه‌پژوهان خود را پیروان راستین حکومت عدالت او محسوب می‌دارند، این پرچم را نسل اندر نسل به فرزندان طاهر، عالم و مآرِف خود سپرد، و این حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام است که همچون پدر بزرگوارش چشمه‌های حکمت و عقلانیت را با حمزه و پیام پیوند داد و این سیره همچنان تا موعود نهایی امت اسلام و جهان، حضرت مهدی عجل‌الله تعالی فرجه ادامه یافته است بنابراین حکمت را با ظهور خود، در عقول انسان‌ها به فوران درمی‌آورد آن‌چنان‌که بسیط زمین را به حنّه گسترش عدل و قسط می‌کند. آری این است آرمان وسیع یعنی جامعیت و اتحاد حکمت، معنویت و عدالت^۱ که در چهره و سیره ائمه معصومین ما، تحقق پیدا کرده است.

۱. بسط و تفصیل این چهره جامع تشیع را اینجانب در رساله‌ای به نام تشیع دین کامل و کمال دین (انتشارات حکمت) که تکمیل‌شده یک سخنرانی به این نام است آورده‌ام.